

اهمیت ایران در گفتمان‌های ژئوپلیتیکی

مهران شمس‌احمر^۱

حسین ولی‌وند زمانی^۲

چکیده

دانش ژئوپلیتیک تاکنون چهار گفتمان اساسی را پشت سر گذاشته است. کشور ایران در هر یک از گفتمان‌های ژئوپلیتیکی استعماری، جنگ سرد، نظم نوین جهانی و زیست محیطی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و برخوردار است. نظریه‌پردازی‌هایی که در هر دوره از گفتمان‌های ژئوپلیتیکی صورت گرفته‌اند، حاوی تهدیدات و فرصت‌هایی برای این سرزمین بوده‌اند. این مقاله با تبیین نظریات اصلی ژئوپلیتیکی، در هر گفتمان تلاش دارد تا اهمیت ژئوپلیتیکی ایران را که بر هیچکس پوشیده نیست، مورد توجه قرار دهد.

کلید واژگان:

گفتمان‌های ژئوپلیتیکی، ژئوپلیتیک استعماری، ژئوپلیتیک جنگ سرد، ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی، ژئوپلیتیک زیست محیطی، ضد ژئوپلیتیک.

^۱ - دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی

^۲ - مدرس دافوس و دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی

مقدمه:

در حالی که بنیادهای نظری ژئوپلیتیک^۱ فقط در دوران اخیر مطرح شده‌اند، کاربرد عملی آن، احساس غریزی امکانات ژئوپلیتیک و درک تأثیر عمیق آن بر توسعه سیاسی، به اندازه تاریخ خود دارای قدمت است. ژئوپلیتیک در دو قرن اخیر یک مفهوم بسیار سیال بوده است. با قبض و بسط مؤلفه‌های ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی نظریات متعددی ظهور کرده‌اند. دسته‌بندی این نظریات ما را به چهار گفتمان^۲ اساسی در حوزه ژئوپلیتیک رهنمون می‌سازد. بررسی گفتمان‌های ژئوپلیتیکی حاکی از رابطه عمیق بین مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و امنیت در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد.

تعامل پویای جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی در هر دوره از ادبیات ژئوپلیتیکی، برخی از مؤلفه‌ها را در صدر و برخی دیگر را به حاشیه رانده است. هر یک از گفتمان‌ها به بخشی از واقعیت‌ها پرداخته و همزمان با توصیف و برجسته‌سازی گوشه‌هایی از متغیرهای ژئوپلیتیکی، اقدام به تجویز راه کارهایی نیز نموده‌اند.

از آنجائیکه تولید اصلی دانش ژئوپلیتیکی در کشورهای پیشرفته صورت گرفته است، لذا جهت‌گیری‌های ملی، نژادی، تمدنی و فرهنگی غرب نیز در آنها بخوبی نمایان است. هم‌نشینی بین دانش و قدرت در حوزه ژئوپلیتیک باعث گردیده که کشورهای پیشرفته بیش از سایر کشورها و ملت‌ها از دستاوردهای علمی آن بهره‌مند گردند. تحول رویکردها در دانش ژئوپلیتیک همواره تهدیدات و فرصت‌هایی را برای کشورهای جهان به همراه داشته است. از این رو حضور هوشمندانه و فعال نخبگان سیاسی و علمی هر کشور در عرصه دانش و تصمیمات ژئوپلیتیکی می‌تواند زمینه‌های ثبات امنیتی و توسعه پایدار کشور را به دنبال داشته باشد. کشور ایران در تمامی گفتمان‌های ژئوپلیتیکی از اهمیت خاصی برخوردار است.

آنچه امروزه زیربنای شهروندی جهانی بشر را شکل داده و تکامل بخشیده، همانا آموزه‌های ایرانیان به یونانیان بود که به ویژه بعد از حمله اسکندر مقدونی، زندگی انسان‌های ساکن در کره خاکی را متحول ساخت. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

^۱ -Geopolitic

^۲ -Dialog

گراهام فولر می گوید: "فرض اساسی آن است که ایران همواره با قدرت های بزرگ به ناراحتی خواهد زیست. ایران خود را قدرت منطقه ای برتر بشمار می آورد. بنابراین از دید ایران، هر قدرت خارجی، یک تهدید بالقوه دائمی برای استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور و رقیبی برای اعمال نفوذ در منطقه است و (فقط تحت شرایطی که ایران کاملاً مجبور باشد) متحدی اجتناب ناپذیر اما نامطلوب است." (فولر، ۱۳۷۳: ۲۸۵)

همین نویسنده در جای دیگری می گوید: "تمدن دیرسال و قابلیت های ملی و غنی این کشور گویای آن است که ایران به خوبی می تواند یکی از پیشرفته ترین کشورهای خاورمیانه در سال های آینده باشد." (فولر، ۱۳۷۳: ۳۴)

فردریک راتزل^۱ (۱۸۴۴-۱۹۰۴) به دو عامل وسعت و موقعیت کشورها در سیاست و قدرت آنها پرداخته و برای رشد فضای کشورها قوانین و ضوابطی را مطرح کرد که به قوانین هفتگانه معروفند (حافظ نیا، ۱۳۷۹: ۲۲۹)

در این نگارش با بررسی اهم نظریات ژئوپلیتیکی و تأثیر آنها بر ایران اسلامی، مؤلفه ها و ملاحظات اساسی ژئوپلیتیکی در تحولات آینده کشور توجه ویژه قرار خواهند گرفت.

اهمیت ژئوپلیتیک:

به اعتقاد بسیاری از نظریه پردازان پست مدرنیسم، "تمامی مفاهیم دارای تاریخ و جغرافیا هستند و مفهوم ژئوپلیتیک نیز در شمول همین قاعده قرار می گیرد." (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۱) واژه ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹م توسط دانشمند علوم سیاسی سوئدی رودلف کی الن به کار گرفته شد. این واژه از تاریخ طولانی و متنوع و پرفراز و نشیبی در قرن بیستم برخوردار بوده است. کی الن، بخوبی توانسته است در رساندن معنی ارتباط کلی جغرافیا و سیاست (ژئو-پلیتیک) مؤثر باشد. تعریف ژئوپلیتیک با ارائه یک معنی ویژه کاری بسیار دشوار است. زیرا مفاهیمی نظیر ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند، همانطور که دوره های تاریخی و ساختارهای نظم جهانی تحول می یابند.

^۱ -Ratzel

در سال‌های اولیه قرن بیستم متفکرین امپریالیستی، ژئوپلیتیک را به عنوان آن بخش از دانش استعماری غربی فهمیدند که از رابطه جغرافیای طبیعی و زمین با سیاست بحث می‌کرد. ژئوپلیتیک بعداً با هدف معروف سیاست خارجی آلمان نازی یعنی لنسرام یا فضای حیاتی پیوند خورد. در خلال سال‌های بعد از دوره جنگ سرد، ژئوپلیتیک برای توصیف نزاع و مجادله جهانی بین شوروی و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک جهان بکار گرفته شد.

وزیر امور خارجه اسبق آمریکا، هنری کیسینجر باعث شد که اصطلاح ژئوپلیتیک در دهه ۱۹۷۰ احیاء شود. او این واژه را مترادف با بازی ابرقدرت‌ها در زمینه سیاست‌های موازنه قدرت که در سراسر نقشه سیاسی جهان انجام می‌شد، بکار گرفت. از آنجائی که ژئوپلیتیک مجدداً به عنوان سازنده سیاست خارجی، از سوی تحلیل‌گران مسائل استراتژیک، مدیریت‌های فراملی و دانشگاه‌ها مورد علاقه قرار گرفت، سعی شد تا معنی خاصی از تحولات و تحرکات نقشه سیاسی جهان ارائه شود. یکی از دلایلی که ژئوپلیتیک مجدداً عمومیت پیدا کرد، این است که با بصیرتی جامع در باره نقشه سیاسی جهان بحث می‌کند. ژئوپلیتیک تصویری کلان را ارائه داده و روش ارتباط تحولات محلی و منطقه‌ای با سیستم و نظام جهانی به عنوان یک کل را پیشنهاد می‌دهد.

ژئوپلیتیک طیف وسیعی از وقایع، برخوردها و تحولات را در درون یک چشم انداز استراتژیکی بزرگ قالب گیری می‌کند و نقطه نظر وسیعی که مورد علاقه و مطلوب بسیاری از افراد است را ارائه می‌دهد. علاوه بر این یک شیوه فضایی اندیشیدن درباره آرایش بازیگران، عناصر و موقعیت‌های مختلف را به طور هم‌زمان بر روی صفحه شطرنج جهان نشان می‌دهد. در نظم جدید جهان امروزی، تشخیص و تعیین رابطه بین جغرافیا، قدرت و نظم جهانی در دوره جنگ سرد بطور قابل ملاحظه‌ای با آنچه نظریه پردازان ژئوپلیتیکی برای تعیین حدود یک ژئوپلیتیک جدید، مطرح می‌کردند، تفاوت دارد. برای برخی افراد، پایان جنگ سرد باعث پدیدار شدن نظم جدید ژئوپلیتیکی تحت تأثیر مسائل و مشکلات ژئواکونومیک شده است. یعنی دنیایی که جهانی شدن فعالیت‌های اقتصادی، جریانات جهانی تجارت، سرمایه‌گذاری، کالاها و تصاویر، کشورها، اقتدار و ساختار جغرافیایی سیاره زمین را بازسازی می‌کنند. برای سایر ژئوپلیتیک جدید جهانی را توصیف می‌کند که دیگر به رقابت بین بلوک‌ها بر سر کشمکش‌های سرزمینی نمی‌پردازد. بلکه ظهور مسائل فراملی نظیر تروریسم، گسترش سلاح‌های هسته‌ای و برخورد تمدن‌ها در آن اولویت

دارند. برای برخی هنوز رابطه بین سیاست‌ها با زمین بیش از پیش مهم هستند، آنطور که دولت‌ها و مردم می‌کوشند در بسط یا تخریب و آلودگی محیطی، تهی‌سازی منابع، آلودگی فراملی و گرم شدن زمین بحث کنند. برای روشنفکر متمایل به مسائل زیست محیطی و سیاست‌گذار محیطی، ژئوپلیتیک جدید، ژئواکونومیک نیست، بلکه سیاست‌های اکولوژیکی و یا اکوپولیتیک می‌باشد.

گفتمان های ژئوپلیتیکی:

در مجموع ادبیات ژئوپلیتیکی دارای چهار دوره گفتمانی است. "دوره اول، ژئوپلیتیک استعماری نام دارد. در این دوره نظریه‌هایی مانند قدرت دریایی آلفرد ماهان^۱، فضای حیاتی فردریک راتزل، قدرت خشکی یا قلب زمین مکیندر^۲، هارتلند هاوس هافر^۳ و کمر بند حاشیه‌ای نیکلاس اسپایکمن^۴ در صدر دانش ژئوپلیتیکی قرار داشت". اندیشمندان این دوره در پی شناسایی ساز و کارهایی برای کسب قدرت بیشتر استعمارگران بودند.

دوره دوم، ژئوپلیتیک جنگ سرد نام دارد. در این دوره نظریه‌هایی مانند سد نفوذ جورج کنان، تقسیم بندی جهان به اول، دوم، سوم و یا تقسیم بندی کشورها به دو دسته قطب و اقمار محور اصلی و در کانون توجهات اندیشمندان ژئوپلیتیکی قرار داشت. حفظ توازن قوا و تعادل وحشت دغدغه اساسی اندیشمندان این دوره به شمار می‌آید. دوره سوم به ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی معروف است. در این دوره نظریه‌های جدیدی پس از پایان جنگ سرد در مرکز ادبیات ژئوپلیتیکی قرار گرفت. نظریه تفکر نوین سیاسی گورباچف، پایان تاریخ فوکویاما، ژئواکونومی ادوارد لوتواک، نظم نوین جهانی جرج بوش (پدر)، تحول گرایی جدید از سوی رهبران گروه ۷، دولت‌های سرکش و تروریست‌های بین‌المللی توسط پنتاگون و ناتو و برخورد تمدن‌ها توسط ساموئل هانتینگتون، در این دوره در کانون توجهات اندیشمندان ژئوپلیتیکی قرار داشتند. نظریات این دوره با توصیف از وضع موجود و پیش‌بینی روند تحولات در صدد تجویز نسخه‌هایی برای چگونگی عبور از دوره گذار است. متفکران این دوره در تلاش هستند تا با پایان یافتن جنگ سرد، کانون‌های تولید قدرت سنتی را حفظ کنند. دوره چهارم، ژئوپلیتیک زیست محیطی نام

¹ -Mahan

² -Macinder

³ -Househafer

⁴ -Spykman

دارد. در این دوره نظریاتی مانند توسعه پایدار کمیسیون جهانی محیط زیست، ابتکار استراتژیک زیست محیطی الگور، هرج و مرج آینده رابرت کاپلان، کاستی‌های زیست محیطی توماس هومر دیکسون، امنیت زیست محیطی میخائیل رمز در صدر مباحث ژئوپلیتیکی قرار گرفتند. (اتوتایل، ترجمه حافظ نیا، ۱۳۸۰: ۳۱)

در تمامی گفتمان‌های ژئوپلیتیکی، کشور ایران از جایگاه خاصی برخوردار است. مؤلفه‌های ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی ایران شرایطی را ایجاد کرده‌اند که در تمامی گفتمان‌ها، نقش ایران در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی انکار ناپذیر است. ثنوری‌ها و رویکردهای ژئوپلیتیکی در تدوین سیاست‌های داخلی کشور نیز مؤثر بوده‌اند. طرح گفتگوی تمدن‌ها از سوی ایران در واقع واکنش ایران در برابر نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون بوده است. هریک از گفتمان‌ها در بردارنده فرصت‌ها و تهدیداتی برای کشور ایران بوده‌اند. با این وصف ایران همواره یک تعامل پویایی با رویکردهای ژئوپلیتیکی دارد و در تلاش است تا فرصت‌های مطلوب را در بستر زمان به‌استخدام خود در آورد.

اهمیت ایران در گفتمان دوره اول:

نوشته‌های ماهان، راتزل، مکیندر، هاوس هافر و اسپایکمن بعنوان پیشتازان نظریه‌پردازی در گفتمان دوره اول ژئوپلیتیک، دغدغه توسعه طلبی داشته است. در اوائل قرن بیستم، ژئوپلیتیک به عنوان یک متد و روش اندیشه قدرت با تشویق و ترغیب کشورهای توسعه طلب و امپراطوری‌های مسلط جلب توجه می‌کند. تمام متفکران ژئوپلیتیک مورد حمایت امپراطوری، سفید پوست بودند. یعنی کسانی که در صدد بودند در این جهت توسعه طلبی امپراطوری‌هایشان را از طریق کشور ملی خاص خودشان، یا آنچه که آنها و دیگران آن را نژادشان می‌نامیدند، توجیه نمایند. نویسندگان طبقه نخبه مردانی مملو از غرور و احساس ملی امپراطوری بودند زیرا فکر می‌کردند که کشور آنها نماینده اوج تمدن، راه زندگی آنها مافوق راه‌های دیگران، ایده‌آل‌های آنها ایده‌آل‌های مردان دیگر و همه بشر است. ماهان (۱۸۴۰-۱۹۱۴) می‌گوید: "کنترل دریاها نقش کلیدی در موفقیت ملی دارد." (عزتی، ۱۳۸۰: ۹)

در جای دیگری او تأکید دارد که "شرایط اصلی برای اتحاد یک قدرت جهانی، کنترل بر دریاها است. به عبارت دیگر، نظارت بر دریاها، اولین قدم در راه کسب قدرت برتر جهانی است."

(عزتی، ۱۳۸۰: ۵۴). به نظر او "در نزاع بین قدرت‌ها، نیروهایی که در موقعیت دریایی قرار دارند از امکانات بیشتری برای در دست گرفتن ابتکار عمل برخوردارند. به عقیده ماهان، در دنیای جدید تجارت و بازرگانی، موقعیت دریایی مناسب، دارای مزایای اقتصادی و سیاسی زیادی است، در حالی که کشورهای محصور در خشکی در این خصوص از اهمیت کمتری برخوردارند. روزولت، رئیس جمهور آمریکا، کتاب ماهان به نام تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ را پسندید." (عزتی، ۱۳۸۰: ۵۴ و ۵۲) و پس از آن "توسعه نیروی دریایی، از اصول سیاست خارجی این کشور شد." (عزتی، ۱۳۸۰: ۹)

"نظریه مکنیندر اولین بار در سال ۱۹۰۴ تحت عنوان جغرافیایی تاریخ مطرح شد. وی قاره‌های اروپا، آسیا و افریقا را به عنوان جزیره جهانی می‌شناخت و آن را به همین نام معرفی کرد. جزیره جهانی ۷/۸ جمعیت جهان را در بر می‌گیرد. از نظر او کلید جزیره جهانی، ناحیه محور یا هارتلند است. وی هارتلند را ناحیه وسیعی دانست که از اقیانوس منجمد شمالی تا نزدیکی کناره‌های آبی این منطقه ادامه دارد. این ناحیه از غرب به رودخانه ولگا، از شرق به سبیری غربی، از شمال به اقیانوس منجمد شمالی و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا، ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می‌شد. ناحیه محور، از سوی هیچیک از قدرت‌های دریایی مورد تهدید قرار نداشت. به عقیده مکنیندر کسی که بر شرق اروپا تسلط یابد، بر هارتلند حاکم خواهد بود. هر کس بر هارتلند حاکم شود، بر جزیره جهانی حاکم خواهد بود و هر کس که بر جزیره جهانی حاکم باشد، بر دنیا مسلط است. از نظر او هارتلند، بزرگترین دژ طبیعی بر روی کره زمین است" (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۰ تا ۱۳)

"در سال ۱۹۴۳ مکنیندر قدری تجدید نظر داشت و متوجه شد که ترکیبی از نیروی زمینی و دریایی می‌تواند نقش یک قدرت را بازی کند. به عبارت دیگر ترکیبی از خشکی‌ها و آبها در نیمکره شمالی که از ویژگی‌های جغرافیایی برخوردار باشد، می‌تواند به عنوان نقطه اتکای کره زمین مورد بهره‌برداری قرار گیرد." (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۳).

"ضرورت دستیابی آلمان به فضای حیاتی به دلیل فقدان عمق ژئواستراتژیکی و تسلط بر شرق اروپا از دغدغه‌های اصلی راتزل و هاوس هافر آلمانی بود که مبنای تئوریک آغاز جنگ دوم جهانی متأثر از این رویکردها است."

هیتلر شدیداً تحت تأثیر این دیدگاهها بود. او می‌گفت: ”تنها یک سرزمینی پهناور و وسیع قادر به تضمین آزادی یک ملت است. مرزهای کشورها ساخته دست بشرند و می‌توان آنها را تغییر داد. آلمان، یا یک قدرت جهانی خواهد بود یا هیچ.“ (عزتی، ۱۳۸۰: ۲۳)

”اساس استراتژی هاوس هافر بر این اصل قرار داشت که دشمن اصلی قدرت بری در آینده، انگلستان است. پس بایستی کشورهایی که بصورت زنجیره‌ای وضعیت قدرت بری در اروآسیا دارند، متحد شوند و برای این منظور اتحاد بین آلمان و روسیه و ژاپن ضروری است و در نهایت، ژاپن به وسیله اتحاد با ایالات متحده جنوب و جنوب شرق، می‌تواند امنیت آسیا را تامین کند. چنین پیوستگی می‌تواند بزرگترین ضربه بر پیکر قدرت استعماری انگلستان باشد. وی معتقد بود که انگلستان در طول تاریخ همواره سعی داشته که از اتحاد آلمان و روسیه جلوگیری کند، و به همین دلیل به ایجاد کشورهای حایل بین این دو کشور اقدام کرده است.“ (عزتی، ۱۳۸۰: ۲۴ و ۲۵)

”تفسیر اسپایکمن از اهمیت ارتباط هارتلند با حلقه اطراف آن، اندکی با اظهارات مکیندر متفاوت است، مکیندر این محدوده را هلال داخلی و خارجی می‌نامد، اما در بیان اسپایکمن، این محدوده سرزمین حاشیه یا ریملند (Rimland) خوانده می‌شود که در محاصره آبهاست.“ (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۴) از نظر او قدرت دریایی است که قاره اروآسیا را ممتاز می‌سازد و آن را به شکل یک واحد عمل کننده در می‌آورد و همچنین دریا ارتباط بین دنیای قدیم و جدید را امکان پذیر می‌سازد. در نهایت وی قدرت دریایی را کلید استراتژی جهانی می‌داندست. ”دلیل اهمیت دادن اسپایکمن به ریملند، در مقایسه با هارتلند، از این جهت بود که به اعتقاد وی، این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم می‌سازد، از طرف دیگر بیشترین منابع انسانی و سهولت ارتباط در این بخش از جهان وجود دارد.“ (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶)

با شکست آلمان در جنگ دوم جهانی و ظهور اتحاد جماهیر شوروی سابق، به عنوان یگانه حاکم منطقه هارتلند، ایالات متحده آمریکا به منظور دست یابی به ریملند و جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سابق به این قلمرو جغرافیایی، نظریه اسپایکمن را مورد توجه قرار داد، در واقع آمریکا قلمرو جغرافیایی ریملند را یک موضع پدافندی در نظر می‌گیرد و با توجه به جنگ‌های منظم گذشته، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی در این موضع پدافندی، نفوذی صورت

گیرد و تحت هیچ شرایطی ضعف ژئواستراتژیکی ریملند را قبول نمی کند. "نگاهی به استراتژی نظامی امریکا در پایان قرن بیستم، مؤید این نظریه است که این کشور قلمرو جغرافیایی ریملند را هنوز برای خود یک منطقه حیاتی می داند." (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶)

ایران در گفتمان ژئوپلیتیکی دوره اول به دلیل برخورداری از سواحل طولانی در جنوب که در حین اتصال به آب های آزاد به بزرگترین منطقه انرژی دنیا متصل است، اهمیت فوق العاده ای دارد. بسیاری از کشورهای بزرگ بدلیل همین ویژگی ها، نقش سیاستهای ایران را در معادلات ژئوپلیتیکی خود به دقت دنبال می کنند. از سوی دیگر ایران یکی از مناطق اصلی اتصال به هارتلند محسوب می شود. لذا جغرافیایی سیاسی ایران به طور بالقوه می تواند نقش مانع سازی و یا تسهیل گری را در روابط منطقه ای و بین المللی ایفا نماید. گراهام فولر می گوید: "یک فرض اصلی وجود دارد و آن این است که ایران اساسا قدرت برتر خلیج فارس است. شکست عراق در جنگ خلیج فارس، بازگشت ایران به موضع قدرت برتر اصرافا تسریع می کند. تمایل اصلی ایران، حفظ قدرت بی رقیب در این منطقه است. به این ترتیب رفتار ایران بسیار شبیه به هند، اندونزی یا سایر قدرت های بزرگ منطقه ای خواهد بود. این کشور با هر قدرت خارجی که سعی در تضعیف اعمال قدرت محلی داشته باشد، مخالف است. اعم از آنکه قدرت مزبور سیاست های انقلابی را دنبال کند یا میانه رو باشد، و در هر مقطعی از زمان، شور و شوقی که ایران در گسترش قدرت خود در خلیج فارس نشان می دهد، تا اندازه ای ریشه در ناکامیابی ایران در اعمال کنترلی دارد که در تاریخ، اسطوره و بلند پروازی، حق طبیعی این کشور قلمداد شده است." (فولر، ۱۳۷۳: ۱۱۸)

بازی های سازنده ایران در بحران افغانستان و عراق جلوه هایی از این قابلیت ها است. علقه های فرهنگی و تاریخی ایران با کشورهای همسایه شرقی و غربی آن شرایطی را فراهم ساخته که بیش از هر بازیگری می تواند در روند تحولات آن کشورها نقش آفرینی نماید. ایران در ناحیه ریملند واقع شده است که محل اتصال قدرت دریایی و خشکی خواهد بود، همچنین در منطقه کمربند شکننده قرار دارد. یعنی منطقه ای که به لحاظ سیاسی، جغرافیایی، فرهنگی و مذهبی در صورت فشارهای خارجی، واکنش های غیر قابل پیش بینی را می تواند به دنبال داشته باشد. ایران جزو کشورهای محور است، زیرا در حرکت های نظامی غرب به شرق و یا شمال به جنوب نقش اساسی را ایفا می کند، در قسمت مرکزی جهان اسلام قرار دارد و تحولات آن می تواند کل جهان

اسلام را متأثر نماید و از ظرفیت های طبیعی و انسانی بالاتری نسبت به کشورهای همجوار خود برخوردار است و به طور بالقوه توانایی لازم را برای ایجاد تغییرات بنیادی در نگرش ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی بین المللی دارد. فولر می گوید: "ایران می تواند در میان مسلمانان جهان به عنوان مرکز اخلاقی اسلام در تحکیم موقعیت خود موفقیت هایی کسب کند." (فولر، ۱۳۷۳: ۳۴) با توجه به جایگاه ویژه ایران در معادلات ژئوپلیتیکی و امنیتی جهانی، بدیهی است که هرگونه تحولی در سیاست های این کشور با واکنش های متقابلی از سوی کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای مواجه خواهد شد.

اهمیت ایران در گفتمان دوره دوم :

در طول جنگ دوم جهانی، آمریکا با حداقل خسارت از جنگ با توجه به موقعیت سیاسی و اقتصادی در یک موضع برتر قرار گرفت. در حالی که صحنه جنگ از آمریکا دور بود، ترومن، رئیس جمهور وقت در صدد تثبیت سلطه سیاسی و اقتصادی و همچنین تضمین سرمایه گذاری هایش در جهان بود. از یک سو گروه هایی در دولت ترومن وجود داشتند که حامی دیپلماسی گفتگو و بحث واقع گرایانه با استالین بودند و از سوی دیگر افراد دیگری نیز بودند که اعتقاد داشتند، شوروی سیاست کینه توزانه را به عنوان یک قدرت توسعه طلب دنبال می کند. در فوریه ۱۹۴۶، جورج کنان^۱، کاردار آمریکا در مسکو طی تلگرافی طولانی، مفاهیم اساسی و کلیدی شوروی را به آمریکا مخابره کرد. وی استدلال کرد که ماهیت شوروی به گونه ای است که نمی توان هیچ کاری در باره آن انجام داد و هیچ گفتمانی نمی تواند یا نباید با شوروی برقرار شود. (اتوتایل، ترجمه حافظ نیا، ۱۳۸۰: ۱۲۳ و ۱۲۲)

دید و برداشت کنان بر محاصره شوروی و ضدیت با ارزش های کمونیستی در دولت ترومن بطور گسترده منتشر شد. در استدلالی که دین آپسون^۲ وزیر خارجه ترومن^۳ به منظور تشریح وضعیت جهان تحت عنوان تئوری دومینو^۴ ارائه کرد، آمده است: هم چنان که سیب های یک بشکه بوسیله یک سیب خراب یکی پس از دیگری می گندند، انحراف و فساد در یونان، ایران و

¹ -Kenan

² -Achson

³ -Trueman

⁴ -Domino Theory

غیره همه شرق را تحت تأثیر قرار خواهد داد. همچنین این انحراف از طریق آسیای صغیر و مصر به افریقا و از طریق ایتالیا به فرانسه منتقل خواهد شد و در حال حاضر این خطر توسط احزاب کمونیست منضبط در کشورهای اروپای غربی در حال گسترش است. دکترین ترومن تلویحاً مبارزه در سطح جهانی بر ضد کمونیست را پیش بینی کرده بود. فراخوانی جورج کنان برای یک سیاست قاطعانه سد نفوذ، بازدارندگی، طرحریزی یک نیروی مقابله کننده ثابت و محکم در مقابل روسها، در هر نقطه‌ای که آنها تجاوز و تعدی به منافع صلح آمیز و با دوام جهان را نشان دهند، منعکس کننده پایه معانی و بیان غیر محدود در دکترین ترومن بود. اصطلاح جهان سوم، حاصل تقسیم فضای جنگ سرد است که شامل جهان اول متشکل از کشورهای سرمایه‌داری، جهان دوم شامل کشورهای کمونیستی و جهان سوم متشکل از کشورهای در حال توسعه می‌باشد. در این وضعیت آنها دنبال تغییر طبیعت این روابط نبودند. زیرا به هر صورت این وضعیت هدف آنها را تأمین می‌کرد، بنابراین هدف آنها پیروزی قاطع یکی بر دیگری نبود، بلکه حفظ موازنه و تعادل بود. با این برداشت، جنگ سرد بیشتر به یک بازی هوشمندانه و یک توافق طرفینی شبیه بود تا منازعه‌ای که برنده یا بازنده‌ای داشته باشد. منافع اصلی این بازی متعلق به دو قطب اصلی قدرت بود و خسارت‌های آن بین کشورهای اقماری تقسیم می‌گردید. در این دوره از گفتمان ژئوپلیتیکی، کشور ایران از جایگاه خاصی برای هر دو قطب مقابل برخوردار بود. حضور فعال دیپلمات‌های غربی، شبکه‌های فعال جاسوسی بلوک شرق و غرب، همچنین تلاش گسترده احزاب کمونیستی در ایران تماماً حاکی از اهمیت غیر قابل انکار سیاست‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی ایران در این دوره است. حضور ایران در پیمان سنتو بخشی از نظریه سد نفوذ دوره جنگ سرد تلقی می‌شود. نقش سرزمینی ایران و سیاست‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی آن برای دو قطب اصلی قدرت اهمیتی حیاتی داشتند. در این دوره، ادبیات جدید ژئوپلیتیکی مزید بر حساسیت‌های دوره پیشین نظریات ژئوپلیتیکی گردید. برخی از نویسندگان معتقد بودند که ایران در این دوره می‌توانست نقش شاهین ترازو را بازی کند. زیرا با حداقل تمایل به هر طرف، طرف مقابل را تحریک می‌نمود تا امتیارات و فرصت‌های بیشتری را در اختیار آن قرار دهد.

فولر می‌گوید: "سیاست‌های ارضی روسیه به ایران هر قدر هم که مهربانانه باشد، ژئوپلیتیکی این منطقه حکم می‌کند که مسکو همواره دلایلی در دست داشته باشد که به موجب آنها خواستار

حساسیت تهران در قبال منافع بین‌المللی و کلی‌تر روسیه باشد... آینده مناسبات ایران و روسیه، احتمالاً در چارچوب مناسبات منطقه‌ای بسیار پیچیده‌تری قرار خواهد گرفت. کشورهای تازه استقلال یافته به بسط منافع مشخص و ائتلاف‌های دیپلماتیک خاص خود دست خواهند زد که ایران نیز در آن نقشی اجتناب‌ناپذیر خواهد داشت. در چنین فضایی است که روسیه نیاز خواهد داشت که دیپلماسی تازه خود را به دور از بازی بزرگ قرن نوزدهم، در یک بازی ژئوپلیتیک جدید در جبهه جنوبی پیاده کند.“ (فولر، ۱۳۷۳: ۲۱۷).

وی در جای دیگری می‌گوید: “از آنجا که طی ده سال آینده نیروهای دمکراتیک/جدایی طلب در این منطقه نیرومندتر خواهند شد، ایران در هر گونه نظام اسلامی جدیدی که در منطقه برپا شود، نقشی کلیدی ایفا خواهد کرد، که مسلماً اتحاد شوروی (سابق) را نیز شامل می‌شود. اگر اختلافات میان کشورها به حداقل کاهش یابد، ایران از هم اکنون مهر و نشان خود را به عنوان رهبر بلوک اسلامی منطقه بزرگتر آسیای میانه کوییده است. بنابراین، ایران جدا از نقش عمده‌ای که در خلیج فارس دارد، یک “سیاست شرقی” نیز خواهد داشت که دست کم به همان اندازه اهمیت دارد. چنانچه ایران بتواند مسائل داخلی خود را سازماندهی کند، در این صورت برای ایفای نقشی فعال در منطقه در ده سال آینده در موقعیتی مناسب قرار خواهد داشت. با این امید که در ایفای این نقش، گزینه اعتماد به نفس مجال بروز پیدا کند، و خصلت این سیاست‌ها مبتنی بر آموخته‌های ده سال اول جمهوری اسلامی ایران باشد. ایران از موهبت مردمی با استعداد، و تاریخی شکوه‌مند برخوردار است و قادر است سهم بالقوه زیادی در تحول این منطقه داشته باشد. “ (فولر، ۱۳۷۳: ۳۱۴)

اهمیت ایران در گفتمان دوره سوم :

گفتمان دوره سوم ریشه در نگرش‌های میخائیل گورباچف^۱ دارد. سیاست خارجی گورباچف دارای اصولی برای تحریک آگاهانه و با هدف جلوگیری از ارائه بی‌دردسر تصویر دشمن از شوروی به عنوان یک امپراطوری وحشتناک توسط دولت ریگان^۲ بود. سیاست گلاسنوست^۳ یا

¹ -Gorbachev

² -Reagen

³ -Glasnost

آزادی در جامعه شوروی که در آن گورباچف بازسازی پایه‌های اساسی و نوسازی یا پرستوریکای^۱ شوروی را بر اساس نوگرایی و اصول اخلاقی کمونیست پیش‌بینی کرده بود، در سال ۱۹۸۶ شروع شد. او پایان دوره دکترین برژنف^۲ را به عنوان ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط شوروی با رژیم‌های اروپای شرقی، پایان یافته اعلام کرد. سیاست‌های منصف گورباچف زمینه ساز سرعت بیشتر انقلاب‌های کشورهای اقماری بلوک شرق بخصوص در اروپای شرقی شد. دیوار برلین فرو ریخت و سه سال بعد اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید. از اینرو جنگ سرد که به عنوان یک رابطه رقابتی و تعارض آمیز بین دو ابرقدرت تعریف می‌شد، با فروپاشی یکی از ابرقدرت‌ها در زیر بار فشارهای ناشی از تضادهای درونی خاتمه یافت. متعاقب یک سلسله تحولات غیر قابل پیش‌بینی، دولت بوش در جلسات مشورتی در خصوص موقعیت کنونی، عدم اطمینان، غیر قابل پیش‌بینی بودن وقایع آینده، بی‌ثباتی و هرج و مرج را به عنوان تهدیدهای جاری قلمداد کرد. در این دوره اندیشمندان ژئوپلیتیکی تلاش کردند تا تصویر شفاف و جامعی از نظم نوین جهانی ارائه دهند.

”فرانسیس فوکویاما، به عنوان معاون مدیر تعیین خط مشی در دولت بوش و ریگان و عضو فعال مؤسسه تحقیقاتی رند^۳ طی مقاله‌ای تحت عنوان پایان تاریخ در سال ۱۹۸۹ فلسفه جدیدی را در عرصه ژئوپلیتیکی مطرح نمود. وی با الهام از نظریات فلسفی هگل^۴ آلمانی و کوژف^۵ روسی، ادعا نمود که با توجه به تقابل موجود بین ایده‌ها و اصول، امروز شاهد پایان تاریخ می‌باشیم. وی با ادعای این مطلب که هگل با پیروزی ناپلئون بر پادشاهی پروس در نبرد جنا^۶ و اصول جهانی انقلاب فرانسه، سال ۱۸۰۶ را پایان تاریخ اعلام کرده بود و همچنین از استدلال‌های کوژف مبنی بر اینکه اروپای غربی و امریکا معرف روش‌های همگنی می‌باشند و غرب اوج ترقی تاریخ است، استفاده نموده و استدلال می‌کند که تعداد معدودی از کشورهای پیشرو به واقعیت‌های همگنی رسیده و به آن جامعه عمل پوشانده‌اند. ”برخلاف اکثر کشورها، کشور همگن (homogeneous

^۱ -Prostorica

^۲ -Bregnev

^۳ -RAND

^۴ -Hegel

^۵ -Kojef

^۶ -Gena

state) به اوج قله ترقی تاریخی رسیده است و از آن جهت که تمامی تضادهای مهم مانند تقسیم‌بندی‌های ژئوپلیتیک و طبقاتی را حل نموده و تمامی نیازهای بشری را برآورده کرده است، کشور همگن نامیده می‌شود. در این کشورها هیچگونه مناقشه وجود نداشته و در نتیجه نیازی به وجود افراد نظامی و دولت‌مردان نبوده و تنها چیزی که باقی می‌ماند، فعالیت اقتصادی است. (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۴۳)

فوکویاما موقعیت خود و غرب را بیشتر به عنوان تکمیل‌کننده تاریخ و سرنوشت تاریخ بشری در نظر می‌گیرد و تمامی کشورهای دیگر در صدد دست یافتن به نقطه‌ای می‌باشند که غرب به آن دست یافته است. به عبارت دیگر از آنجا که غرب به پایان تاریخ رسیده است از سایر کشورها بهتر و کاملتر می‌باشد و در واقع از تاریخ گذر نموده است، در حالی که سایر کشورهای دنیا در تکاپو در داخل چارچوب تاریخ می‌باشند. درست همانطور که ژئوپلیتیک جنگ سرد باعث به هم خوردن مشخصه‌های جغرافیایی با آن دسته‌بندی‌های کلی خود شده است، طرح‌های همگی فوکویاما نیز که تا حد ابتدال پیش رفته، اثرگذار بوده و نقاط مختلف در سراسر دنیا نه به خاطر خصوصیات جغرافیایی آنها بلکه از نقطه نظر دسته‌بندی‌های فلسفی غرب از حیث کمال، انتزاعی و جهانی بودن مورد اشاره قرار گرفته است. در نظریات فوکویاما یک بار دیگر منحصر بفرد بودن ویژگی‌های جغرافیایی به واسطه قواعد کلی ایده‌آل پایمال گردیده و این بار تقسیم و تفکیک بین دوران تاریخی و دوران بعد از تاریخ مطرح می‌باشد.

طرح فوکویاما در اوایل دهه ۱۹۹۰، انتقادهای زیادی را برانگیخت. رویکرد فوکویاما بیش از آنچه متوجه مؤلفه‌های اساسی جغرافیایی و ژئوپلیتیکی باشد، بر روی مبانی فلسفی و حوزه سیاست متمرکز گردیده بود.

”متفکران و محققان ژئواکونومی استدلال خود را بر مبنای نظریه اصلاح طلبی ژاپن قرار دادند، نظریه‌ای که نشان می‌داد، ژاپن چگونه از سایر کشورهای غربی متمایز می‌باشد، برخی نیز از استعمار اقتصادی آمریکا توسط ژاپن سخن راندند. در این رویکرد ادوارد لوت‌واک^۱ در مخالفت با نظریات فوکویاما استدلال می‌کند که زوال جنگ سرد در واقع نشان دهنده تغییر

¹ -Lootwalk

مسیر حرکت از سوی ژئوپلیتیک به سمت ژئواکونومی در دنیای سیاست بود. به اعتقاد وی روش های بازرگانی و تجاری در حال جایگزین شدن با روش های نظامی در دنیای سیاست می باشند. (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۸۹ تا ۳۰۲)

”لوت واک ادعا نمود که کشورها همانند نظامات اداری و به واسطه ضرورت های اداری و نقشی که در حفظ و صیانت و ارتقاء توانائی های خود دارند، ناگزیر از انتخاب و بکارگیری ژئواکونومی به جای ژئوپلیتیک می باشند و در نتیجه، درگیری و نزاع بین کشورها غیر قابل اجتناب می باشد. لذا با از میان رفتن جنگ سرد، این نزاع رفته رفته می رود تا به جای جنگ بر اساس ژئوپلیتیک، جای خود را به جنگ بر اساس ژئواکونومی بدهد. در این دیدگاه نیز واقعیات جغرافیایی رنگ می بازد و عوامل اقتصادی در صدر روابط دولت ها قرار می گیرد.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۵۰)

در نظریه نظم نوین جهانی جورج بوش (پدر)، نظم نوین عبارت از دنیایی است که آمریکا و هم پیمانان آن، دستورات جهانی را صادر می نمایند و هرگونه تغییری در وضعیت ژئوپلیتیک جهان باید مطابق منافع ملی آمریکا باشد. بوش معتقد بود که منافع آمریکا، منافع جهانی و در واقع در برگیرنده منافی است که شامل تمامی خواسته ها و تمایلات افراد می گردد و لذا آمریکا امید بشریت است. بوش در سخنرانی سال ۱۹۹۱ اعلام نمود که ”امید بشریت به ما معطوف شده است. ما آمریکایی هستیم و مسئولیت منحصر بفرد تأمین آزادی به عهده ما می باشد.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۵۳)

متعاقب سیر تحولات فکری در حوزه ژئوپلیتیک، پنتاگون و ناتو برای ایجاد انسجام درونی در بلوک غرب و ایجاد توجیحات لازم برای توسعه نظامی و ادامه خشونت در سطح بین المللی، اقدام به برجسته سازی تهدیدات تصنعی نمودند. تولید مفاهیمی مانند دولت های سرکش، قانون گریزان هسته ای و تروریست های بین المللی باعث صف آرایی جدیدی در نظام بین المللی گردید. جنگ خلیج فارس، جنگ بالکان، حمله به افغانستان و اشغال نظامی عراق از آثار این رویکرد جدید بوده است. در این رویکرد کشورهایی مانند کره شمالی، افغانستان، ایران، عراق، سوریه، لیبی و جنبش های آزادی بخش در یک صف قرار گرفته اند و امنیت کشورهای غربی را مورد تهدید قرار می دهند.

در سال ۱۹۹۲ ساموئل هانتینگتون با نظریه برخورد تمدن‌ها، جنجال دیگری را در صحنه بین‌المللی آفرید. فرضیه وی در این بود که "منبع اصلی نزاع در جهان آینده عمدتاً اقتصادی و ایدئولوژیکی نخواهد بود، بلکه منشاء اصلی تقسیم بندی بشریت و منبع غالب اختلافات، فرهنگی خواهد بود.

دولت‌های ملی به عنوان قوی‌ترین بازیگران صحنه جهانی باقی خواهند ماند ولی برخوردهای اصلی در سیاست جهانی، بین ملت‌ها و گروه‌های متفاوت از حیث تمدنی بروز خواهد کرد. برخورد تمدن‌ها وجه غالب سیاست‌های جهانی را تشکیل خواهد داد و در آینده خطوط گسل بین تمدن‌ها و خطوط نبرد بین آنها خواهد بود.. " (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۶۱)

از نظر وی، "تمدن در واقع یک هویت فرهنگی است. روستاها، مناطق، گروه‌های قومی، ملیت‌ها و گروه‌های مذهبی، جملگی دارای فرهنگ‌های متمایز با سطوح مختلف و عدم تجانس فرهنگی با یکدیگر هستند، هانتینگتون معتقد است که در آینده هویت تمدنی به طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا خواهد کرد و جهان در مقیاس وسیعی به وسیله کنش متقابل بین هفت و یا هشت تمدن اصلی شکل خواهد گرفت. این تمدن‌ها عبارتند از: تمدن غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدوکس، اسلاوی، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی. مهمترین زدوخوردهای آینده در امتداد خطوط گسل فرهنگی که این تمدن‌ها را از یکدیگر منفک می‌نماید، بروز خواهد کرد. " (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۶۴ و ۳۶۳)

هانتینگتون در اثبات ادعای خود مبنی بر برخورد تمدن‌ها، ۶ دلیل ارائه می‌دهد: "۱- تفاوت بین تمدن‌ها نه تنها واقعی بلکه اساسی است، زیرا ریشه در تاریخ آنها دارد. ۲- جهان بتدریج کوچک‌تر می‌شود و کنش متقابل بین مردم تمدن‌های مختلف افزایش می‌یابد. ۳- فرآیندهای نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی که در سراسر جهان رخ می‌دهد، انسان‌ها را از هویت‌های پایدار محلی جدا و در عین حال نهاد دولت ملی به عنوان منبع هویت ملی را تضعیف می‌کنند. ۴- رشد خودآگاهی تمدنی به دلیل نقش دوگانه غرب فزونی می‌یابد. ۵- ویژگی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی نسبت به موارد سیاسی و اقتصادی کمتر به آسانی مصالحه‌پذیر و قابل حل هستند. ۶- منطقه گرایی اقتصادی در حال رشد است. " (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۶۵ تا ۳۶۷)

”بدین ترتیب برخورد تمدن‌ها در دو سطح بروز خواهد کرد. در سطح خرد، گروه‌های مجاور مسیر خطوط گسل بین تمدن‌ها با همدیگر بر سر کنترل سرزمین و غالباً بطور خشونت باری به زد و خورد خواهند پرداخت و سطح کلان، کشورهایی از تمدن‌های مختلف در رابطه با قدرت نظامی و اقتصادی با یکدیگر رقابت نموده و بر سر کنترل مؤسسات بین‌المللی و گروه‌های ثالث به نزاع پرداخته و بطور رقابت‌آمیزی ارزش‌های ویژه مذهبی و سیاسی خود را عرضه خواهند کرد.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۶۹)

”خطوط گسل بین تمدن‌ها، به عنوان نقاط بحرانی و خونریزی، جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیکی دوره جنگ سرد می‌شوند. برخورد بین تمدن‌های اسلامی و غربی در مسیر خط گسل به ۱۳۰۰ سال قبل بر می‌گردد.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۷۰) کنش نظامی دیرینه بین غرب و اسلام بعید است که کاهش پیدا کند و ممکن است وخیم‌تر شود.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۷۱)

ایران هویت فرهنگی و تمدنی خود را در میان قلمروهای فرهنگی و تمدنی پیرامون حفظ کرده و در سطح گسل و تماس قلمروی ایران با سایر قلمروها، نواحی فرهنگی پدید آمده است که هویت ترکیبی آنها را خصلت‌های فرهنگی-تمدنی ایران و تمدن مجاور تشکیل می‌دهد. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۵)

جنگ جهانی بعدی، در صورت وقوع، جنگ بین تمدن‌ها است. در آینده، همان‌طور که مردم خودشان را بوسیله تمدن‌ها از همدیگر متمایز می‌کنند، کشورهای برخوردار از جمعیت بزرگ با تمدن‌های مختلف نظیر یوگسلاوی و شوروی سابق نیز نامزد گسیختگی و تجربه هستند. هانتینگتون در نوشته‌های توصیفی خود از تجویز غافل نمی‌شود و به غرب توجه می‌کند که محور عمده سیاست‌های جهانی بین غرب و دیگران خواهد بود. “ در کوتاه مدت به نفع غرب است که تا همکاری و اتحاد بزرگتری را در درون تمدن خودش ایجاد کند، در جوامع غربی، توسعه همکاری و روابط با روسیه و ژاپن، جلوگیری از اوجگیری و تبدیل برخوردهای محلی درون تمدنی به سطح جنگ‌های اصلی درون تمدنی، ممانعت از گسترش قدرت نظامی دولت‌های اسلامی و کنفوسیوسی، تعدیل سیاست کاهش ظرفیت‌های نظامی و غرب و حفظ برتری نظامی خود در شرق و جنوب شرق آسیا با بهره‌برداری از درگیری بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی، حمایت از گروه‌های هوادار ارزش‌ها و منافع غرب در سایر تمدن‌ها و بالاخره تقویت نهادها و

سازمان‌های بین‌المللی که منعکس‌کننده و مشروعیت بخش منافع و ارزش‌های غربی هستند و وارد کردن دولت‌های غیر غربی به این نهادها برای بلند مدت تدابیر دیگری است که باید اندیشیده شود. " (اتوتایل، ترجمه حافظ نیا، ۱۳۸۰: ۳۸۴ و ۳۸۳)

در تمامی نظریات دوره سوم گفتمان ژئوپلیتیکی ملاحظه می‌شود که غرب به رهبری آمریکا در تلاش است تا خود را پیروز دوران جنگ سرد معرفی کرده و دور جدیدی از استعمار و سلطه را بر جهان تحمیل نماید. با فروپاشی شوروی سابق و افزایش همسایگان شمالی ایران، موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از حساسیت بیشتری برخوردار شد. در نظریه پایان تاریخ فوکویاما، کشوری مانند ایران می‌بایستی در گذر تاریخی، خود را به آرمان‌های غربی نزدیک سازد، در حالیکه ایران اسلامی با تکیه بر ارزش‌ها و هنجارهای داخلی خود اقدام به بازسازی زیرساخت‌های ملی خود نمود و الگوی جدیدی از استقلال را برای کشورهای جهان بخصوص کشورهای اسلامی به نمایش گذاشت. از اینرو رفتار سیاسی ایران در حوزه خاورمیانه، چالش‌های جدیدی را برای غرب ایجاد کرد. در نظریه نظم نوین جهانی بوش، ایران می‌بایستی از سیاست‌ها و ارزش‌های آمریکا تمکین می‌نمود، لیکن نگرش سیاست خارجی ایران که بر اساس حق و باطل ساماندهی می‌گردید، کاملاً در جهت مخالف سیاست‌های غربی و بخصوص آمریکایی حرکت نمود. از اینرو در نظریه دولت‌های سرکش، قانون‌گریزان هسته‌ای و تروریست‌های بین‌المللی، ایران در صدر تبلیغات سیاه و عملیات روانی غرب قرار می‌گیرد و از آن به عنوان یک منبع تهدید برای امنیت جهانی و منافع آمریکا یاد می‌شود. در نظریه برخورد تمدن‌ها نیز ایران به عنوان یکی از کانون‌های اصلی جهان اسلام و مولد فرهنگ‌های جدید سیاسی متأثر از ارزش‌های اسلامی در برابر توسعه طلبی‌های غرب قرار می‌گیرد. به این ترتیب اهمیت ژئوپلیتیکی ایران در دوره سوم گفتمان ژئوپلیتیکی نه تنها متأثر از جغرافیای آن بلکه ریشه در تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم دارد.

اهمیت ایران در گفتمان دوره چهارم:

در خلال دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ چند حادثه مهم نظیر مسمومیت جیوه‌ای در می‌نی‌ماتای ژاپن، ترس از گسترش کاربرد آفت‌کش‌ها در آمریکا، مه‌های غلیظ و کشنده در لندن و نیز نشت مواد نفتی از چند نفتکش بزرگ، مباحث زیست محیطی را در دستور کار سیاسی تعدادی از کشورها

قرار داد. در دهه ۱۹۶۰ موضوع حادثه انفجارات آزمایش های هسته ای ناشی از رقابت تسلیحاتی دوره جنگ سرد که بر زندگی انسان ها در جهان تأثیر گذاشت، سرنوشت کلیه ساکنین کره زمین را به موضوع رقابت ژئوپلیتیکی پیوند زد. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تعدادی از مسائل زیست محیطی به عنوان موضوعات مورد علاقه در سطح جهانی شناخته شد. یک سری مسائل مانند پاره شدن لایه اوزن، تلفات گونه های متفاوت زیستی، آلودگی شهرهای بزرگ، تغییر اقلیمی در سطح کره زمین، بیماری های مسری، انهدام جنگل ها، کمبود منابع طبیعی، نگرانی از ضایعات هسته ای، تغییر اکوسیستم، مهاجرت های اجباری برخی از ساکنین کره زمین و آلودگی آب اقیانوس ها و رودخانه ها، بعنوان تهدیدات جدید امنیتی در سطح بین المللی مطرح گردیدند. "عضلات زیست محیطی در آغاز قرن بیست و یکم یک بار دیگر اهمیت تأثیر کنش ها و واکنش های محیط طبیعی را در حوزه سیاست مورد تأکید قرار داد. در حقیقت مشکلات زیست محیطی بخشی از مسائل مهم ژئوپلیتیکی قرن جدید محسوب می شوند. برخی معتقدند که توسعه و نگرانی های زیست محیطی باید به عنوان مکمل یکدیگر تلقی شوند. مقاله هشدار دهنده رابرت کاپلان^۱ در فوریه ۱۹۹۴ تحت عنوان هرج و مرج آینده، سیاست مداران جهان را متوجه تهدیدات امنیتی ناشی از تحولات زیست محیطی کرد. این مقاله نگرانی در باره عوامل زیست محیطی که موجب هرج و مرج و گسیختگی دولت و کشور می شود را متبلور نموده است.." (اتوتایل ، ۱۳۸۰: ۲۰۵ تا ۲۱۱)

کاپلان بر این باور است که غرب با تهدیدات امنیتی جدیدی در فرم جرم و جنایت، مواد مخدر، بی ثباتی اقتصادی، امراض مسری، و دولت های ناموفق مواجه است. کمبود شدید آب در برخی از مناطق و تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت های انسانی موجب بهم خوردن وضع تولید کشاورزی در کره زمین شده و زمینه های ستیز را فراهم خواهد ساخت. خاورمیانه غالباً به عنوان منطقه ای با روحیه خطر بالا برای منازعات بر سر آب که می تواند به وضعیت جنگی منجر شود، مشاهده می شود. سناریوهای مبتنی بر کاهش منابع که منجر به افزایش آگاهی هویت قومی شده و باعث برخوردهای گروهی می شود، از طرف تعدادی از نویسندگان در چند سال اخیر مطرح شده است. برآیند تمامی مطالعات زیست محیطی حاکی از آن است که تحولات زیست محیطی دارای

^۱ -Kaplan

تأثیرات عمیقی بر روی سیاست‌های آینده خواهد بود و دولت‌ها با مشکلات جدیدی مواجه خواهند شد. برخی از این معضلات در سطح داخلی و برخی دیگر در سطح منطقه‌ای و یا بین‌المللی باید حل و فصل گردند.

کشور ایران با توجه به گستره سرزمینی و تنوع اقلیمی و همچنین برخورداری از جمعیت زیاد، از هم اکنون با مسائلی مانند کمبود منابع آب و چگونگی بهره‌برداری بهینه از منابع انرژی فسیلی مواجه است. هر نوع کنش زیست محیطی یا سیاسی داخلی در مسیر رشد و توسعه ملی کشور ممکن است با واکنش‌هایی در سطح منطقه‌ای یا بین‌المللی مواجه گردد. در این میان نگرش منحصر بفرد ایران در سیاست خارجی نیز می‌تواند مزید بر علت گردیده و در برابر هر کنش داخلی، واکنش‌های گسترده و غیر منصفانه‌ای در رسانه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی انعکاس یابد. از اینرو با توجه به حساسیت‌های موجود در خصوص ایران اسلامی، اهمیت ژئوپلیتیکی این کشور به لحاظ زیست محیطی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار قابل ملاحظه است. با وجود آنکه غالب مشکلات زیست محیطی امروز ناشی از رفتار غیر منصفانه کشورهای صنعتی پیشرفته با طبیعت است، لیکن بدلیل نفوذ این کشورها در سازمان‌های بین‌المللی و قدرت تبلیغات رسانه‌ای، امکان انحراف افکار عمومی را دارا هستند و می‌توانند تا حدودی تفسیر و تحلیل روند تحولات زیست محیطی را متناسب با منافع ملی خود به اطلاع جهانیان برسانند. با این اوصاف، نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که با اعمال مدیریت‌های صحیح در سطح ملی می‌توان بسیاری از تهدیدات را به فرصت‌ها تبدیل نمود.

ضد ژئوپلیتیک:

نگرش‌های رقابتی زیادی در باره ژئوپلیتیک جدید وجود دارد. در مقابله با نگاه برتر ژئوپلیتیک، یک نگاه ضد ژئوپلیتیکی نیز مطرح است. ضد ژئوپلیتیک یا ژئوپلیتیک انتقادی، تولید دانش ژئوپلیتیکی بوسیله دانشمندان، مؤسسات و دولت‌مردان عمل‌کننده را سیاسی می‌کند. به زبان دیگر، تولید گفتمان ژئوپلیتیکی را به عنوان بخشی از سیاست به خودی خود و نه به عنوان توصیفی مستقل و بی طرفانه از یک واقعیت عینی و شفاف مورد بحث قرار می‌دهد. به هر حال سیاست‌های ژئوپلیتیکی به وسیله دولت‌ها مقرر شده و گفتمان‌هایی که توسط سیاست‌گذاران آنها بیان شده است، به ندرت بدون یک نوع بحث و مناظره از سوی کسانی که با اشکال مختلف سلطه، استثمار

و یا ذهنیتی که محصول چنین اقداماتی مواجه بوده‌اند، رواج یافته است. روابط قدرت بدون مقاومت وجود ندارند. مقاومت نیز مانند قدرت از تنوع برخوردار بوده و می‌تواند در قالب راهبردهای جهانی تکمیل شود.“ در واقع هزاران داستان را می‌توان برشمرد که تاریخ را از دیدگاه کسانی که درگیر مقاومت در برابر دولت و کردارهای ژئوپلیتیکی بوده‌اند، قالب‌گیری می‌کند. این داستانها خاطرات مقاومت مردم را زنده نگه می‌دارند و در عین حال تعاریف جدیدی از قدرت را ارائه می‌دهند که نسبت به قدرت نظامی، ثروت، فرماندهی رسمی و کنترل فرهنگی نیستند. این داستان‌های مقاومت را می‌توان به عنوان ژئوپلیتیک از پائین که از مادون (یعنی تحت سلطه) تبعیت می‌کند، توصیف کرد. موقعیت‌هایی در درون جامعه سلطه ارتش، سیاست و فرهنگ دولت و طبقات نخبه آن را به چالش می‌کشد.

این چالش‌ها، مبارزات ضد سلطه‌گری هستند، که در آنها مقاومت در برابر نیروهای جبار دولت و یا حاکمان قدرت دنیا را تشریح می‌کنند، و همچنین رضایت عمومی برای فرمانروایی از بالا را بازپس می‌گیرند.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۵۵۷)

”ضد ژئوپلیتیک می‌تواند به عنوان نیروی فرهنگی، سیاسی و اخلاقی درون یک جامعه مدنی تصور شود. یعنی سازمان‌هایی که نه جزئی از فرآیندهای تولید مادی اقتصادی محسوب می‌شوند و نه جزئی از سازمان‌های تأسیس شده و یا کنترل شده توسط دولت به حساب می‌آیند (یعنی مؤسسات مذهبی، رسانه‌ها، سازمان‌های داوطلب، مؤسسات آموزشی و اتحادیه‌های تجاری) و این عقیده را که منافع مورد نظر طبقه سیاسی دولتی عین همان منافع عموم مردم است را به چالش بکشد. ضد ژئوپلیتیک نوعی تأکید بر استقلال دائمی از قدرت دولت (هرکس که در رأس قدرت باشد) است و دو شکل کشمکش ضد سلطه را که از پیوستگی نیز برخوردار است، تبیین می‌کند. اول اینکه ضد ژئوپلیتیک قدرت مادی ژئوپلیتیکی دولت (نظامی و اقتصادی) و نیز قدرت سازمان‌های جهانی و کروی را به چالش می‌کشد و دوم اینکه نمایندگی‌هایی را که از سوی نخبگان سیاسی بر جهان و گروه‌های انسانی آن که برای خدمت به علائق ژئوپلیتیکی آنان به کار گرفته شده‌اند را به چالش می‌کشد.“ (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۵۵۸)

ایران قدرت منطقه‌ای: (تفکر منطقه‌گرایی نوین)

تفکر منطقه‌گرایی نوین در تدوین سند چشم‌انداز بیست ساله ایران مؤثر بوده است. ارائه این سند، موجب ایجاد وحدت ملی و برپایی یک استراتژی مکتوب ملی در سطح منطقه‌گرایی است. نخبگان فکری و اجرایی، احزاب، گروه‌های سیاسی و عامه مردم، می‌توانند با وجود سند مکتوب مذکور، اقدامات پراکنده خود را هم جهت و متراکم سازند و به یک تجمیع انرژی ملی دست یابند. همبستگی ملی و غلبه بر تفکر تفرقه در داخل، ما را در رسیدن به هدف مطلوب، یاری خواهد کرد. گرچه برخی کارشناسان، آن را ایده‌آلیستی نامیده‌اند، ولی این سند، پلی است بین آرمان‌ها و واقعیت‌ها با کمک نظریات علمی و تجارب بشری به ویژه تجربه صد سال اخیر ایرانیان. بر پایه این سند، نقش ایران در بیست سال آینده، فراملی، منطقه‌ای و دارای نقشی ویژه در سطح بین‌المللی است.

بر اساس این تفکر، ایران طی بیست سال آینده به کشوری توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، الهام بخش در جهان اسلام، متکی به اراده و عزم ملی در پرتو تلاش و کوشش جمعی و همچنین دارای تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌المللی تبدیل خواهد شد. همچنین ایران آینده توسعه یافته با گذر از موقعیت کنونی (در حال توسعه) متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی، ملی، انقلابی، مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، همراه با پاسداری از آرمان‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها و بهره‌مندی از امنیت اجتماعی و قضایی بدل شود.

نقش ایران در این سند، الهام بخش فعال و مؤثر در جهان اسلام، با ارائه الگوی مردم‌سالاری دینی، توسعه کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی، پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذاری بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای بر اساس آموزه‌های اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) خواهد بود.

”بر پایه تفکر منطقه‌گرایی نوین، هدف ایران دستیابی به اهداف زیر است:

۱- در منطقه آسیای جنوب غربی، ایران به عنوان کانون قدرت هژمون منطقه‌ای، عامل نظم و ثبات باشد و به حوزه نفوذ خود ثبات و استحکام بخشد.

۲- ایران با ارتقای جایگاه خود، می‌تواند توازن و تعادل را در منطقه ایجاد کند.

۳- دو کارکرد مشخص ایران، می تواند در اعمال و حراست از ضوابط رفتاری جلوه گر شود.
۴- با دستیابی به موقعیت برتر، ایران می تواند، بازیگران آشوب ساز را با همکاری منطقه ای مجازات کند.

۵- ایران می تواند با سازماندهی هژمون درون زا، جایگاه سلسله مراتبی کشورها را مشخص کند.
۶- ایران می تواند خود و دیگر کشورهای منطقه را در چارچوب همکاری های منطقه ای، حفظ و حراست کرده و با توجه به موقعیت برتر، اجازه ندهد، منافع ملی و ارزش های حیاتی آن توسط دیگران، مورد تهاجم قرار گیرد.

۷- ایران می تواند، بنیانگذار نظم جدید در منطقه آسیای جنوب غربی شود، به نحوی که بتواند در حل و فصل مناقشات، نقش محوری ایفا کند.

با توجه به ویژگی های ذیل، ایران دارای توان ملی مطلوبی است و این مسئله موجب توجه قدرت های بزرگ و کشورهای منطقه به ایران شده و این کشور را در محاسبات خود لحاظ می کنند:

۱- از نظر تاریخی، ایران کشوری با عمق استراتژیک، پیشینه فرهنگی و توسعه سیاسی است، وضعیت ما با دیگر کشورهای منطقه قابل مقایسه نیست. البته از منظر توسعه سیاسی، معدل ما نسبت به همسایگان بلافصل مطلوب است.

۲- از نظر اجزای تشکیل دهنده قدرت ملی می توان به اجزای مادی و معنوی و قدرت نرم اشاره کرد. ایران در شرایط خوب، ولی نه عمدتاً مطلوب قرار دارد. می توانیم از نظر مادی به وضعیت جغرافیایی، ژئوپلیتیک، جمعیت و ترکیب جمعیت، همبستگی فرهنگی و آمادگی نظامی اشاره کنیم. از نظر قدرت معنوی و نرم، می توان به رهبری، فرهنگ دینی، فرهنگ ایرانی و روحیه فداکاری ملی و منابع انسانی اشاره کرد.

۳- سرانجام، مسئله اراده بازیگری این کشور است. این درست است که نسل جوان ایرانی، بزرگترین ثروت کشور است که اگر با توان بالقوه در ایران، از جمله منابع طبیعی، تجربه تاریخی، فرهنگ و ادب غنی و موقعیت جغرافیایی، ترکیب شود، شأن ایران حفظ خواهد شد و ایران خواهد توانست به موقعیتی در خور در سطح منطقه و بین المللی نایل شود، ولی اراده بازیگری آن نیز مهم است. به نظر می رسد این عامل نیز فراهم است؛ چرا؟ برای این که ایران با انقلاب اسلامی

اعلام کرده است که به جای تسلیم شدن به قرائت غرب از تجددخواهی که از سوی خاندان پهلوی به شدت تشویق می‌شد، مصمم است، روند تجددخواهی اصلی را که در ایران با امیرکبیر آغاز شد، اما پس از مشروطه بر اثر اتحاد نامطلوب غرب‌گرایی و منافع خارجی منقطع شد، احیا کند. ثانیاً، هشت سال دفاع از مرز و بوم و مقاومت در برابر اتحاد منطقه و جهانیان، برای وادار کردن آنان به دنباله‌روی، نشان داد که در احیای ایران مدرن و نه مدرن‌گرا، سنتی اما نه سنت‌گرا، دمکرات و نه دمکرات‌گرا، مصمم و استوار است. “ (رضایی، پایگاه اینترنتی: ۱۳۸۴)

نتیجه‌گیری:

بررسی گفتمان‌های اساسی در حوزه ژئوپلیتیک نشان می‌دهد که کشور ایران در تمامی این گفتمان‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. در گفتمان ژئوپلیتیک استعماری (دوره اول)، ایران بدلیل اتصال بین دو حوزه بری و بحری مهم از یک سو با هارتلند و از سوی دیگر با آب‌های آزاد دنیا در تماس است. در ناحیه ریملند قرار می‌گیرد، در کانون جغرافیای اسلام قرار دارد. دارای علقه‌های فرهنگی و قومی با همسایگان خود است، از منابع طبیعی و انرژی فسیلی فراوانی برخوردار است و بالاخره از کم و کیف جمعیتی بسیار متمایز با همسایگان منطقه‌ای بهره‌مند است. در گفتمان ژئوپلیتیک جنگ سرد (دوره دوم)، ایران بخشی از ناحیه سد نفوذ غرب در برابر تئوری‌های کمونیستی بود. حضور ایران در پیمان سنتو^۱، فعالیت گسترده کشورهای غربی در ایران، تلاش احزاب کمونیستی همگی نشانگر اهمیت ایران برای دو بلوک شرق و غرب بودند. در گفتمان ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی (دوره سوم)، با توجه به نهادینه شدن ارزش‌های اسلامی در سیاست‌های داخلی و خارجی، بتدریج مواضع سیاسی ایران از قدرت‌های بزرگ متمایز می‌گردد. به زعم اندیشمندان داخلی، تئوری‌های نظم نوین جهانی، پایان تاریخ، برخورد تمدن‌ها تماماً نسخه‌هایی است که کشورهای قدرتمند برای گشایش سرفصل جدیدی از استعمار در آغاز قرن بیست و یکم به جهانیان تجویز کرده‌اند. از اینرو مواضع سیاست خارجی ایران در قبال این نظریات ژئوپلیتیکی بسیار شفاف بیان می‌گردد.

^۱ -Cento

با این وصف کشور ایران در ادبیات جدید ژئوپلیتیکی در جبهه مقابل غرب قرار می گیرد، با وجود تحمیل چنین تقابلی از سوی غرب، ایران اسلامی با طرح گفتگوی تمدن ها در سطح بین المللی در تلاش است تا تصویر صلح آمیز تری را از تعامل بین تمدنی ارائه دهد.

در گفتمان ژئوپلیتیک زیست محیطی (دوره چهارم)، ایران همچنان در کانون توجهات زیست محیطی قرار می گیرد. کمبود منابع آب در منطقه خاورمیانه و چگونگی بهره برداری بهینه از منابع انرژی فسیلی در خاورمیانه از جمله معضلات اساسی زیست محیطی است که ایران از هم اکنون با آن مواجه است. با توجه به جغرافیایی طبیعی ایران، هر گونه کنش داخلی منجر به تحولات زیست محیطی می تواند در سطح منطقه ای یا بین المللی با واکنش های متعددی مواجه گردد. برآیند تمامی نظریات و ادبیات ژئوپلیتیکی در گفتمان های مختلف حاکی از اهمیت فوق العاده و غیر قابل انکار ایران در حوزه ژئوپلیتیک می باشند. چالش های پیش رو همواره تهدیدات و فرصت هایی را برای مدیران عالی کشور ایجاد می نمایند. لذا، درک صحیح و اتخاذ سیاست های متناسب با ملاحظات اساسی ژئوپلیتیکی در هر دوره می تواند ضمن مهار تهدیدات، فرصت های مطلوب را در راستای تحقق ارزش ها و منافع ملی به استخدام در آورد. ضد ژئوپلیتیک یا ژئوپلیتیک انتقادی نگاه دیگری است که در تمامی این گفتمان ها وجود داشته است. این رویکرد در واقع قضاوتی متمایز از اندیشه های نخبگان سیاسی و متفکران معروف ژئوپلیتیکی را به تصویر می کشد. ضد ژئوپلیتیک یک نگاه دیگر از پائین به بالا است و در تلاش است تا سیاست های پنهان نخبگان حاکم را در پس نظریات و تئوری های ژئوپلیتیکی نمایان ساخته و در برابر آن صف آرای می کند. ژئوپلیتیک انتقادی عرصه جدیدی است که کشورهای در حال توسعه و یا توسعه نیافته را قادر می سازد تا از حقوق جغرافیایی و سیاسی خود دفاع نمایند. طرح و ساماندهی نظریات جدید در حوزه ضد ژئوپلیتیک، فرصت های جدیدی را برای کشورها و ملت های جهان سوم فراهم خواهد ساخت و می تواند نوید بخش تأسیس نهادها و سازمان های جدیدی در نظام بین المللی گردد.

فهرست منابع :

۱. اتوتایل، جیروئید(سیموندالبی و پاول ردتلج)، (۱۳۸۰)، ترجمه حافظ نیا و هاشم نصیری، اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. امیری، مجتبی، (۱۳۷۵)، نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران: وزارت امور خارجه.
۳. ثقفی عامری، ناصر، (۱۳۷۳)، استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت
۵. رضایی، محسن، (۱۳۸۴)، سخنرانی در کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران ۸۳/۹/۲۹ پایگاه اینترنتی.
۶. رضایی، محسن، بخشی از کتاب "ایران منطقه‌ای"
۷. عزتی، عزت‌ا...، (۱۳۸۰)، ژئوپلیتیک در قرن ۲۱، تهران: انتشارات سمت.
۸. فولر، گراهام، (۱۳۷۳)، قبله عالم، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز
۹. گروسه، رنه / ژرژ دنیگر، (۱۳۷۵)، چهره آسیا، ترجمه غلامعلی سیار، تهران: نشر فرزانه
۱۰. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۹)، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران: نشر نی.
۱۱. مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، انتشارات فرهنگ و اندیشه.
۱۳. یاسپرس، کارل، (۱۳۶۳)، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ اول: تهران: انتشارات خوارزمی

14. Cohen.Saul.B. (1963) Geostrategical and Geopolitical Regions, Geography and Politics in a World Divided-Random House.